

ترجمه قرآن مبین

و تذکراتی به مترجم

درآمد

«ترجمه قرآن مبین» از ترجمه‌های جدید قرآن مجید به زبان فارسی است که شامل ترجمه، توضیح و تفسیر فشرده قرآن می‌باشد. گرچه مترجم محترم در ترجمه تعدادی از آیات قرآن که مترجمین دیگر در ترجمه آنها گرفتار لغزش شده‌اند، اشتباهات آنها را تکرار نکرده و از لغزش مصون مانده است و از این نظر کوشش‌ها و دقت‌های او قابل تقدیر است، اما متأسفانه در ترجمه آیات متعدد دیگر دچار لغزش‌های مهمی شده است که در این بررسی گوشه‌هایی از آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم. به امید آن که در چاپ‌های بعدی تصحیح شود.

۱۳۷۹ بیش از ۱۱۳ مترجم به ترجمه قرآن به زبان انگلیسی همت گمارده‌اند. و ۳۱ مترجم آن را به فرانسه برگردانیده‌اند و ۱۲۵ نفر نویسنده، قرآن را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند. آمار اجمالی قرآن‌های مترجم به زبان‌های خارجی که در مرکز «ترجمه قرآن مجید در قم» جمع‌آوری شده

از زمان‌های دیرینه مسلمانان جهان برای اشاعه مفاهیم عالی قرآن دست به ترجمه آن، به زبان‌های مختلف زده‌اند، و شاید کتابی در جهان پیدا نشود که تا این حد به زبان‌های گوناگون برگردانیده شده باشد.

کافی است که بدانیم تا سال

بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير»^(۲).

برخی از مترجمان، «ما» را در «ما نسخ» ، نافیه می‌گیرند و چنین ترجمه می‌کنند: آیه‌ای را نسخ نکردیم یا از خاطرها نبردیم، مگر این که بهتر از آن، یا مانند آن را آوردیم.

در حالی که «ما» در آیه شرطیه است، و ترجمه صحیح آن این است: اگر آیه‌ای را نسخ کنیم، یا از خاطرها ببریم، بهتر از آن، و یا مانند آن را می‌آوریم، و گواه بر شرطی بودن «ما» وجود دو جمله شرط و جزء است:

الف. جمله شرطیه: ﴿نَسَخْ مِنْ آيَةِ أَوْ نَسْهًا﴾ آن هم به صورت فعل مجزوم.

ب. جمله جزء: ﴿نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا﴾ آن هم به صورت فعل مجزوم.

شایسته تقدیر است که مترجم، این آیه را صحیح ترجمه کرده و می‌گوید: هر آیتی را يك سره برداریم، یا از خاطرها ببریم بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم.

است تا تاریخ فوق به ۸۵۹ ترجمه بالغ می‌باشد، و مجموعاً در ۳۵۶۱ جلد منتشر شده‌اند، و تعداد زبان‌هایی که ترجمه به آنها صورت گرفته ۹۰ زبان می‌باشد.^(۱)

ترجمه‌ای که هم اکنون به بررسی آن می‌پردازیم، یکی از ترجمه‌هایی است که به نام ترجمه قرآن مبین، شامل ترجمه، توضیح و تفسیر فشرده قرآن به قرآن به قلم آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است، و مترجم محترم يك نسخه از آن را در تاریخ ۲۳ / ۲ / ۸۳ به اینجانب اهدا فرموده‌اند. شکر نعمت این است که انسان از آن بهره گیرد. از این جهت بخش‌های مختلفی مورد توجه من قرار گرفت. لازم دیدم که در عین تقدیر، از جهاتی تذکری نیز بدهم:

در درجه نخست، برخی از آیات را مورد نظر قرار دادم که برخی از مترجمان در آنجا دچار اشتباه شده‌اند و از میان این آیات دو آیه را برگزیدم:

۱. ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةِ أَوْ نَسْهًا نَأْتِ

۱. مجله ترجمان وحی، سال چهارم، شماره دوم، اسفند ۱۳۷۹، ص ۴۱ تا ۴۳.

۲. بقره/۱۰۶.

«آنها دسیسه خود را به کار بردند، در حالی که کارایی دسیسه آنان، در اختیار خداست و دسیسه آنان چنان نبود که کوه‌ها بدان از جای کنده شوند.

از میان آیاتی که غالباً مترجمان، دچار لغزش می‌شوند، این دو آیه را برگزیدم این جانب فرصت آن را نداشتم که دیگر موارد را مقایسه کنم، ولی در عین تقدیر، تذکراتی نیز داریم:

نارسایی در ترجمه خاتم النبیین

«ما كان محمد أباً أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبیین وكان الله بكل شيء عليمًا» (۴)

مترجم محترم جمله «ولكن رسول الله وخاتم النبیین» را چنین ترجمه کرده است: «ولكن پیامبر خدا و مهر پیامبران است. و در پاورقی توضیح داده‌اند که «خاتم» به معنی مهر است و چون مهر را در پایان نامه‌ها می‌زنند و منظور این است که سلسله پیامبران با او پایان یافته است. توضیح مشار الیه، صحیح ولی ترجمه

۲. «وقد مکروا مکرمهم وعند الله مکرمهم وإن کان مکرمهم لتزول منه الجبال» (۳)

برخی از مترجمان آیه را این چنین ترجمه می‌کنند: «آنان حيله ورزیدند و کارایی حيله‌های آنان نزد خداست، هر چند از مکرم آنان کوه‌ها از جا کنده می‌شوند».

گویا «إن» را «وصلیه» یا «مخففه» از منقله گرفته‌اند، در حالی که «إن» در اینجا نافی است و ترجمه صحیح آن این است: «هرگز حيله آنان بدان پایه نبود که کوه‌ها از جای کنده شود» به گواه اینکه جمله «لتزول» با کسر لام خوانده می‌شود آی لأن تزول، مانند: «وما كان الله ليطلمکم علی الغیب» و اگر «إن» مخفف از إن منقله و یا وصلیه بود باید جمله «لتزول» با فتحه تلاوت شود، و قرائت معروف، با کسر «لام» است.

و جای تقدیر است که مترجم، آیه را به صورت صحیح ترجمه کرده و می‌گوید:

۳. ابراهیم/ ۴۷.

۴. احزاب/ ۴۰.

خویش پایان بخش دارد.

نارسایی در ترجمه آیه تطهیر

قرآن مجید در آیه مربوط به تطهیر اهل بیت علیهم السلام از هر پلیدی، می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (۵).

این آیه به گواهی روایات متضافر بلکه متواتر مربوط به خمسۀ طیبه است که پیامبر صلی الله علیه و آله کراً این آیه را بر آنها تطبیق کرده است، و از دلایل اختصاص این بخش از آیه به آل عبا (نه به زنه‌های پیامبر) دو چیز است:

الف. آنجا که خدا درباره زنان پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید، کلمه بیوت به کار می‌برد، و می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ در حالی که در این آیه لفظ «البيت» به کار برده است. طبعاً اهل این بیت غیر از اهل آن بیوت خواهد بود.

ب. در آیاتی که مربوط به همسران پیامبر است، تمام ضمائر به صورت جمع مؤنث آمده است، که بخشی از آنها قبل از این آیه و بخشی بعد از این آیه است. اما آن

خاتم به مهر صحیح نیست. زیرا «خاتم» به معنی مهر نیست بلکه به معنی «ما يُخْتَمُ بِهِ» است یعنی چیزی که موضوع با آن به پایان می‌رسد و یکی از مصادیق آن در مورد اعلام پایان یافتن نامه، «مهر» است. ابو محمد دمیری در منظومه خود می‌گوید:

وَالْخَاتِمِ الْفَاعِلِ قُلٌّ بِالْكَسْرِ

وما به يُخْتَمُ، فتحا یجری

بنابراین، ترجمه گویا این است که بگوییم: او پایان بخش سلسله پیامبران است، نه «مهر پیامبران»، و در حقیقت مترجم، مصداق را با مفهوم یکی گرفته است، و اگر «خاتم» در مورد مهر به کار می‌رود، در مورد انگشتر نیز به کار می‌رود، امروز هم در زبان عربی، به انگشتر، «خاتم» می‌گویند، آیا صحیح است که بگوییم او انگشتر پیامبران است، کاربرد يك لفظ در يك مورد یا دو مورد، نباید سبب شود که لفظ در غیر آن موارد به آن شیوه تفسیر گردد بلکه باید خاتم را به معنی «پایان بخش» تفسیر نماییم چیزی که هست هر چیزی به تناسب خود، برای

طبعاً مربوط به خمسه طيبه خواهد بود که اغلب آنها را افراد ذکور تشکیل می‌دهد یعنی پیامبر و علی و حسنین علیهم السلام و در میان آنان جنس مؤنث منحصر به حضرت فاطمه علیها السلام است و جا دارد که متکلم از در تغليب وارد شود و اکثریت افراد را ملاک تذکیر و تأنیث ضمیر قرار دهد.

ولی به نظر می‌رسد که مترجم آیه را مربوط به همسران پیامبر دانسته و لذا علت مذکر بودن ضمیر در ﴿لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ﴾ را از طریق مذکر بودن لفظ «أهل» توجیه می‌کند و می‌گوید: و نظیر این مورد آیه ۷۳ سوره هود است که در مورد ابراهیم وارد شده چنان که می‌فرماید: ﴿أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ أَنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ﴾. در اینجا ضمیر علیکم به صورت مذکر آمده به خاطر لفظ «أهل البيت».

ولی مترجم از يك نكتة غفلت کرده و آن اینکه اگر واقعاً ملاک تذکیر ضمایر، لفظ «أهل» می‌باشد پس چرا در آیات بعدی، این ملاک ملحوظ نشده است و باز ضمیر جمع مؤنث به کار رفته است مانند ﴿وَأَذْكَرُنَّ﴾.

بخش که قبل از این آیه آمده است به قرار زیر است:

۱. إِنْ كُنْتُمْ، ۲. تَرَدْنَ، ۳. تَعَالَيْنَ،
۴. أَمْتَعَكُنَّ، ۵. اسْرَحَكُنَّ، ۶. وَإِنْ كُنْتُمْ، ۷. مَنَكُنَّ (۳ بار)، ۸. لَسْتُمْ، ۹. إِنْ اتَّقَيْتُمْ، ۱۰. فَلَا تَخْضَعْنَ، ۱۱. وَقُلْنَ، ۱۲. وَقُرْنَ، ۱۳. فِي بَيْتِكُنَّ، ۱۴. وَلَا تَبْرَحْنَ، ۱۵. وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ، ۱۶. وَآتِينَ الزَّكَاةَ، ۱۷. وَأَطِعْنَ اللَّهَ.

ضمایری که بعد از این آیه آمده‌اند عبارتند از:

۱. وَاذْكَرْنَ، ۲. فِي بَيْتِكُنَّ.
- چنان که ملاحظه می‌فرمایید، خداوند به هنگام سخن گفتن درباره زنان پیامبر، از ضمیر جمع مؤنث بهره می‌گیرد:
- ولی آنجا که درباره «أهل البيت» سخن می‌گوید، ضمیر جمع مذکر به کار می‌برد و می‌فرماید:

۱. عَنْكُمْ الرَّجْسَ.

۲. وَيَطْهَرَكُمْ.

و این نشانه این است که این آیه و یا بخشی از آیه، مربوط به همسران پیامبر نیست، و چون قول ثالثی در بین نیست،

ما یتلی فی بیوتکن ﴿۶﴾.

هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكَ أَنْتَ كُنْتَ مِنَ
الْخَاطِئِينَ ﴿۶﴾ خطاب نخست به یوسف
و خطاب دیگر به همسر خود عزیز است.

ابهام در ترجمه آیه «مودت»

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِي الْقُرْبَىٰ﴾. ﴿۷﴾

مترجم، آیه را چنین ترجمه نموده
است: از شما پاداشی بر رسالتم
نمی‌خواهم جز رعایت مودت
خویشاوندی.

و ظاهر جمله یاد شده این است که
پاداش ظاهری پیامبر این است که هر
فردی، به خویشاوندان خود، مهر ورزد(نه
به خویشاوندان پیامبر) و این ترجمه کاملاً
نادرست است زیرا مفسران، علاوه بر قرائن
در خود آیه، طبق روایات متضافر می‌گویند
مقصود، مودت بستگان و نزدیکان پیامبر
است نه مودت هر کس نسبت به بستگان
خود، به گواه اینکه، در آغاز آیه «أَسْأَلُكُمْ»
به صورت صیغه متکلم آمده، و قطعاً
مقصود از «قربى» اقربای او خواهد بود نه

راه صحیح این است که این بخش از
آیه را مربوط به خمس طیه بدانیم زیرا مراد
از بیت، بیت خشت و گلی نیست، بلکه
مراد بیت رسالت و بیت نبوت است یعنی
کسانی که از نظر روحی با چنین بیٹی ارتباط
روشنی دارند، و همگی می‌دانیم که همه
همسران پیامبر دارای چنین پیوندی نبودند.

البته این جمله به آن معنی نیست که
دست تحریف، این آیه را در اینجا قرار داده
است، بلکه قرآن به همین شکل نازل شده
و از اول به همین گونه بوده ولی محور سخن
پیامبر است و او ارتباطی با همسران و نیز
ارتباطی با فرزندان دارد، و مانعی ندارد
که خدا گاهی گروه نخست را در نظر گرفته
و سخن بگوید و گاهی فرزندان پیامبر را، و
چیزی که این متفرقات را به هم پیوند
می‌دهد، و مایه دو نوع سخن گفتن
می‌باشد، همان رسول خدا است که با هر
دو گروه ارتباط تنگاتنگ دارد، چنان که در
مورد دیگر می‌فرماید: ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن

۶. یوسف/۲۹.

۷. شوری/۲۲.

هر فردی است چون خطاب و یا حکم مربوط به عموم است، و جمله‌های قبلی هماهنگ با گسترش مفهوم «قربی» است، و قرینه‌ای که حاکی از این باشد که مقصود، بستگان پیامبر است در کار نیست، بلکه قرینه بر خلاف آن است.

اما آنجا که خطاب به پیامبر باشد و یا خود پیامبر ﷺ سخن می‌گوید، طبعاً مقصود بستگان خود او است، مانند ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۱۱).

و نیز آیه ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾^(۱۲). در آیه نخست، جمله «و آت خطاب به پیامبر، و جمله «علی رسول» در آیه دوم، گواه بر این است که مراد، بستگان پیامبر است. بنابراین باید قراین را در نظر گرفت، آنگاه طرف نسبت و قرب را معین کرد و چون در آیه، سخن با جمله ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ شروع شده است،

بستگان هر کس. و در حقیقت «لام» «القربی» عوض از «مضاف الیه» است: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾.

توضیح این که: «قربی» در قرآن در موارد زیادی به کار رفته ولی تعیین یکی از دو احتمال، (آیا مقصود، مطلق بستگان است، یا خصوص بستگان پیامبر) بستگی دارد به فعلی که قبل از آن آمده است، توجه کنیم مثلاً آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ﴾^(۸). مقصود از ذی القربی بستگان همه افراد است. و نیز آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ﴾^(۹) مقصود، بستگان متوفی است که اموال او را قسمت می‌کنند.

همچنین آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^(۱۰) مقصود، صلۀ ارحام و بستگان

۸. بقره/ ۸۳.

۹. نساء/ ۱۸.

۱۰. نحل/ ۹۰.

۱۱. اسراء/ ۲۶.

۱۲. حشر/ ۷.

طبعاً مراد بستگان پیامبر است.

از طرف دیگر، درخواست چنین پاداشی يك نوع پاداش ظاهری است. طبعاً باید به خود پیامبر برگردد و الا، مهرورزی هر فردی به نزدیکان خود چه ارتباطی به پیامبر دارد، تا اجر ظاهری او حساب شود.

آری، مودت ذی القربی در ظاهر پاداش پیامبر است، اما در باطن نتیجه آن به خود مردم باز می‌گردد، چون ارتباط با اصحاب فضیلت و کمال، پیش از آن که، به نفع آنان باشد، به نفع خود انسان است، چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجَرْتُمْ اللَّهَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. (۱۳)

روی این اساس روشن می‌شود که ترجمه ایشان کاملاً مبهم است، می‌گوید: «از شما پاداشی بر رسالت نمی‌خواهم جز رعایت مودت خویشاوندی». بلکه لازم است بگوید: «جز مودت خویشاوندانم».

لغزش نابخشودنی

لغزش‌های گذشته تا حدی قابل

اغماض است ولی لغزش وی در تفسیر آیه وضو قابل اغماض نیست، زیرا وی در تفسیر جمله ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكُفَّين﴾ می‌گوید: سر را مسح کنید و پاها را تا دو قوزك پا [بشوید].

ظاهر عبارت این است که وی در تفسیر آیه معتقد به شستن پاهاست نه مسح آنها. با این که در متن، فقط شستن پاها را متذکر می‌شود ولی در پاورقی یادآور می‌شود که برخی از مفسران می‌گویند: مضمون آیه مسح پاهاست خواه آن را منصوب بخوانیم «وَأَرْجُلِكُمْ» یا مجرور بخوانیم «وَأَرْجُلِكُمْ» زیرا بنا بر نصب عطف بر محل «برؤوسکم» است همچنان که بنا بر جر عطف بر ظاهر «برؤوسکم» است و در هر دو حالت باید پارا مسح کرد.

ما، در اینجا درباره اعراب آیه و این که بنا بر هر دو قرائت باید پاها را مسح کرد سخن نمی‌گوییم، و همچنین درباره این که: هیچ يك از دو قرائت گواه بر شستن پاها نیست چیزی مطرح می‌کنیم، زیرا

واقعیت وضو را دو چیز تشکیل می‌دهد:

۱. شستن صورت و دست‌ها

۲. مسح سر و پاها

و اگر حکم الهی درباره پاها غیر از مسح بود، لازم بود برای گویا بودن حکم، لفظ «أرجل»، در بخش نخست بیاورد و یا در بخش دوم فعل آن را آشکار سازد و بفرماید: «وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَاغْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، زیرا در غیر این دو صورت، آیه گویا نبوده و در ردیف مجملات قرار خواهد گرفت، در حالی که مقام، ایجاب می‌کند که حکم الهی به صورت روشن در اختیار مکلف‌ها قرار گیرد.

به خاطر وضوح آیه در مسح پاها گروهی از علمای اهل سنت معتزفند که ظاهر آیه، مسح پا است، نه غسل آن مانند:

۱. ابن حزم که ملتزم به عمل به ظواهر است می‌گوید: قرآن به مسح پاها فرمان می‌دهد، خواه واژه «وَأَرْجُلَكُمْ» را با جرّ بخوانیم یا با فتح، زیرا در صورت نخست عطف بر ظاهر، «برؤوسکم» و در

بحث در این نوع از مسائل ادبی، جایگاه خاصی دارد، و ما در کتاب «الانصاف» درباره آیه وضو به صورت گسترده سخن گفته‌ایم. مهم این است که خود آیه را با ذهن خالی بررسی کنیم تا روشن شود که لازم بود به جای کلمه «بشوید» بنویسد «مسح کنید». توضیح این که:

قرآن مجید کیفیت وضو را با دو جمله بیان کرده و می‌فرماید:

الف: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾.

ب: ﴿وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾.

جمله نخست بیانگر حکم صورت و دست‌ها است، همچنان که جمله دوم بیانگر حکم، سر و پاها است.

بخش نخست را با جمله ﴿فَاغْسِلُوا﴾ آغاز کرده، همچنان که در مورد دوم جمله ﴿وَامْسَحُوا﴾ به کار برده است.

شما این دو جمله را به دست هر عرب زبانی بدهید که ذهن او فارغ از نظریات فقیهان باشد به روشنی می‌گوید:

کتاب «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف»^(۱۷) نوشته ایم.

متأسفانه، توضیحی که مترجم در پاورقی داده است، حاکی از آن است که جازم به یکی از دو قرائت نیست ولی در ترجمه با کمال تعجب لفظ «بشوید» را به کار برده است.

در پایان درخواست می‌شود که مترجم محترم به این جهات را ترمیم بخشند. ان شاء الله ماجور و مثاب خواهند بود.

لغزش نابخشودنی دیگر

صفحات ترجمه را ورق می‌زدیم ناگاه چشمم به ترجمه آیه مربوط به وراثت سلیمان از داود افتاد، اینک آیه و ترجمه‌ای که انجام گرفته است:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمُنَا مِنطِقِ الطَّيْرِ وَأَوْثِنَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾. ^(۱۸)

صورت دوم، عطف بر محل آن است. ^(۱۴)

۲. فخر رازی می‌نویسد: قرائت جرّ و نصب هر دو، ظاهر در مسح پاها است، زیرا بنا بر جرّ، عطف بر ظاهر و بنا بر نصب، همان طور که می‌گویند عطف بر محل است. ^(۱۵)

۳. شیخ سندی حنفی می‌گوید: قرآن ظاهر مسح پاها است، زیرا بنا بر جرّ، عطف بر ظاهر، و بنا بر فتح، عطف بر محل است. ^(۱۶)

این گروه با اعتراف به دلالت قرآن بر مسح، در مقام عمل گرفتار سیره نیاکان بوده و تصور می‌کنند که این سیره تا عصر رسول خدا ادامه داشته است و لذا سیره را بر ظاهر قرآن مقدم می‌دارند. ولی غافل از این که مسأله غسل پاها در عصر عثمان پدیده آمده و از مواردی است که اجتهاد، بر نصّ تقدم جسته است و ما تفصیل آن را در

۱۴. المحلی: ۵۶/۲.

۱۵. مفاتیح الغیب: ۱۶۱/۱۱.

۱۶. شرح سنن ابن ماجه: ۸۸/۱.

۱۷. الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف: ۳۴-۴۴.

۱۸. نمل/۱۶.

می‌نویسد [نبوت و کتاب] را از من و از خاندان یعقوب ارث ببرند.

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، متعلق «ارث» را در سوره نمل «علم و دین»، و در آیه دوم «نبوت و کتاب» دانسته و نتیجه چنین می‌شود که:

۱. سلیمان، علم و دین را از داود به

ارث برد.

۲. زکریا از خداوند خواست که

فرزندی به او بدهد که وارث نبوت و کتاب او باشد.

اکنون یادآور می‌شویم: هر دو تفسیر نوعی تفسیر به رأی و اساس آن را پیش داوری تشکیل می‌دهد:

الف: تفسیر آیه وراثت سلیمان

درباره آیه «وورث سلیمان داود...» نظر مترجم را به نکات زیر جلب می‌کنم:

اولاً: لفظ «ورث» در اصطلاح همگان، همان ارث در اموال و حقوق است و تفسیر آن به وراثت در علم يك نوع

مترجم، درباره آیه چنین می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد و گفت: ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده است و از هر نعمتی بهره‌مند شده‌ایم که فضیلتی است آشکار. آنگاه در پاورقی می‌نویسد: منظور، وراثت علم و دین است نه وراثت مال. مؤید آن آیات ۵ و ۶ سوره مریم است.

مقصود از آیه‌های سوره مریم دو آیه مذکور در زیر است که درخواست حضرت زکریا را بازگو می‌کند:

﴿وَأَنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾. (۱۹)
«من از بستگان خویش بعد از خود ترس دارم و همسرم نازاست به من از کرم و ارثی، ارزانی دار».

﴿يُرثني ويرث من آل يعقوب واجعل ربّ رضياً﴾. (۲۰)

«تا از من و خاندان یعقوب ارث ببرد، پروردگارا پسندیده‌اش گردان».

او در ترجمه آیه دوم چنین

- تفسیر بر خلاف ظاهر است که بدون قرینه قطعی صحیح نخواهد بود.
- ثانیاً: علوم الهی موهبتی است، و اکتسابی و وراثتی نیست و خداوند به هرکسی بخواهد آن را می بخشد از این جهت، تفسیر وراثت با این نوع علوم و معارف و مقامات و مناصب تا قرینه قطعی درکار نباشد، صحیح نخواهد بود زیرا پیامبر بعدی نبوت و علم را از خدا می گیرد نه از پدر، و اگر هم در این مورد لفظ « وراثت » به کار ببرند طبعاً روی عنایتی خواهد بود و بدون يك قرینه روشن نمی توان، کلام خدا را بر آن حمل نمود.
- از این گذشته، در ما قبل آیه خدا در باره داود و سلیمان چنین می فرماید:
- ﴿ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴾ . (۲۱)
- « ما به داود و سلیمان علم و دانش دادیم و هردو گفتند: سپاس خدا را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خود برتری داد.»
۱. خداوند به هر دو نفر علم و دانش عطا کرد، دیگر چه لزومی دارد که بار دیگر آن را تکرار کند.
۲. علم سلیمان موهبتی و خدادادی بوده است نه وراثتی،
- روی صراحتی که آیات مربوط به زکریا و سلیمان در باره وراثت در اموال دارند دخت پیامبر گرامی در خطبه آتشین خود که پس از در گذشت پیامبر در مسجد ایراد کرد با هردو آیه بر بی پایه بودن این اندیشه که فذک، مال همه مسلمانان است، و پیامبران ارث نمی گذارند، استدلال کرد و گفت:
- « هَذَا كِتَابُ اللّٰهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا وَ فَضْلًا يَقُوْلُ : ﴿ بَرِئْتُ مِنْ آلِ يٰعْقُوْبَ وَ وِرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ ﴾ . »
- « این کتاب خدا که حاکم است و داد گر، گویا هست و فیصله بخش، می گوید: « که حضرت زکریا از خدا

عنايت به خرج بدهد، و ریشه آن را که مردم کنجکاو پیوسته در صدد به دست آوردن آن می باشند بیان بفرماید و بگوید: ﴿و ورث سلیمان داود﴾؛ «سلیمان مال را از داود به ارث برد». بنابراین حمل جمله مزبور بر ارث علم و نبوت زهی بی ذوقی است.

ثالثاً: هرگاه مقصود، تنها ارث بردن در علم و نبوت بود، لازم بود جمله بعدی را با لفظ «فا» آغاز کند و بفرماید «فقال یا ایها الناس علمنا» نه این که «و قال» یعنی جمله مزبور با «فا» تفریع آورده شود نه با «واو».

رابعاً: هرگاه نگوئیم که جمله «و ورث» منحصر به وراثت در مال است می توان آن را نیز اعم گرفت به گواه اینکه می گوید: «و اوتینا من کل شیء» هان ای مردم همه چیز (مال و مقام، علم و نبوت) بما داده شد سپس برای تأکید این معنای عام می فرماید: «ان هذا لهو الفضل المبین» این يك برتری آشکار است.

اکنون که مفاد آیه سوره نمل روشن گردید، مفاد آیه سوره مریم نیز روشن می گردد. در خود آیات، قرائن روشنی

درخواست کرد که : خداوند به او فرزندی عطا کند که از او واز خاندان یعقوب ارث برد، و نیز می گوید: سلیمان از داود ارث برد.

از آنجا که نبوت در پیامبران پیوسته يك موهبت الهی است و هیچ گاه پدران و نیاکان در این نعمت عظیم ذی دخل نیستند، و معطی و مفیض واقعی خود او است، از این نظر جا ندارد، مخاطب سراغ این موضوع برود و سئوال کند که این علم و نبوت از چه کسی به او به طور ارث رسیده است تا خدا در مقام پاسخ آن بر آید و بفرماید: بطور ارث از داود رسیده است.

اما وراثت در مال و مقام، درست است که تمام نعمتها از ناحیه خدا است، ولی عامل انتقال، به حسب ظاهر، خود پدر است. اگر پدر مال و مقام نداشته باشد غالباً فرزند به چنین نوائی نمی رسد از این نظر مردم کنجکاو به خاطر متعدد بودن عوامل ثروتمند شدن، در پی تحصیل ریشه ثروت و مقام می روند تا بدانند چه عاملی این ثروت و مقام را در اختیار سلیمان گذارده است از این لحاظ جا دارد که خدا

وجود دارد که نشان می‌دهد مقصود ارث در اموال است.

اولاً می‌گوید: ﴿انّی خفت الموالی من وراثتی﴾ من از بستگان خود خائف هستم، یعنی چون وارث ندارم از آن می‌ترسم که اموالم به این افراد ناشایست برسد و آن را در غیر مورد صحیح به کار ببرند. اگر مقصود، از فرزندخواهی، وراثت در کتاب و نبوت باشد پس خوف حضرت زکریا بی ملاک خواهد بود، زیرا نبوت و کتاب از آن افراد ناشایست نیست که حضرت زکریا از آن بترسد که مبادا روزی نصیب آنان گردد و به قول معروف: عنقا شکار کس نشود دام بازگیر.

ثانیاً: اگر غرض از فرزندخواهی این

است که وارث نبوت و کتاب باشد، درخواست دوم: یعنی جمله ﴿واجعله ربّ رضیاً﴾ غیر صحیح خواهد بود، زیرا انبیاء و صاحبان کتاب، گل سرسبد انسانیت می‌باشند، درخواست این که خدا او را صالح قرار دهد، نوعی تحصیل حاصل خواهد بود.

در پایان یادآور می‌شویم: معلوم نیست چرا مترجم محترم، متعلق «ارث» را در آیه نخست، علم و دین، و در آیه سوره مریم، نبوت و کتاب گرفته است، باید در هر سه مورد، متعلق، یکسان باشد.

گذشته از این، بیان این که سلیمان دین را از داود ارث بیبرد، خیلی دور از بلاغت و کمال بی‌ذوقی است.